

الامثال السائره

ضرب المثل های معروف عربی
 أَفَةُ الْجُودِ الْإِسْرَافُ: اُفت جود و بخشش اسراف و زیاده روی است .
 أَفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ: اُفت سخن گفتن دروغگویی است .
 أَفَةُ الْعِلْمِ النَّسْيَانُ: اُفت و بلای علم و دانش فراموشی است .
 أَفَةُ الْمَرْوَةِ خُلْفُ الْوَعْدِ: اُفت جوانمردی خُلف وعده است .
 أَكَلُ مِنَ الرَّحَى: خورنده تر از آسیاب .
 أَكَلُ مِنَ السُّوسِ: خورنده تر از بید یا موریانه .
 أَكَلُ مِنْ خُوتٍ: پُر خورتر از نهنگ .
 أَبْخَرُ مِنْ أَسَدٍ: گنده دهان تر از شیر .
 أَبْرَدُ مِنْ عَضْرَسٍ: سرد تر از تگرگ و برف .
 أَبْصَرُ مِنْ عِقَابٍ: تیزبین تر از عقاب .
 أَبْصَرُ مِنْ نَسْرٍ: تیز بین تر از کرکس .
 أَبْعَدُ مِنْ مُنَاطِ الْعَيْقِ: دورتر از ستاره عیوق .
 أَبْقَى مِنْ حَجَرٍ: ماندگار تر از سنگ .
 أَبْكُرُ مِنْ غَرَابٍ: سحرخیزتر از کلاغ .
 أَبْهَى مِنَ الْقَمَرَيْنِ: درخشان تر از ماه و خورشید .
 أَتْرَكَ الشَّرَّ يَنْزَحِكُ: بدی را رها کن بدی تو را رها میکند .
 أَثْبِتَ مِنَ الْوَشْمِ: پایدارتر از خال در بدن .
 أَثْقَلُ مِنْ رَضْوَى: سنگین تر از کوه رضوی .
 أَجَبُنْ مِنْ نَعَامَةٍ: ترسوتر از شتر مرغ .
 أَجْدَى مِنَ الْغَيْثِ فِي أَوَايِهِ: نافع تر از باران در فصل بارندگی .
 أَجْفَى مِنَ الذَّهَرِ: خشن تر و جفا کار تر از روزگار .
 أَجْمَعُ مِنْ نَمْلَةٍ: ذخیره کننده تر از مورچه .
 أَجْوَدُ مِنْ حَاتِمٍ: سخاوتمند تر از حاتم .
 أَحْرَسُ مِنْ كَلْبٍ: نگهبان تر از سگ .
 أَحْرَصُ مِنْ نَمْلَةٍ: حریص تر از مورچه .
 الْإِحْسَانُ يَقْطَعُ الْإِسَانَ: احسان و نیکی کردن زبان را قطع می کند .
 أَحَقَدُ مِنْ جَمَلٍ: کینه توز تر از شتر .
 أَحَقَرُ مِنَ التُّرَابِ: بی ارزش تر از خاک .
 أَحْكَمُ مِنْ لَقْمَانٍ: حکیم تر از لقمان .
 أَحْكَى مِنْ قِرْدٍ: تقلید کننده تر از میمون .
 أَحْلَى مِنْ لَبَنِ الْأَمِّ: از شیر مادر حلال تر .
 أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ: شیرین تر از عسل .
 أَحْتَلُّ مِنَ الذَّنْبِ: نیرنگ باز تر از گرگ .
 أَخَفُّ مِنَ النَّسِ يَمٍ: سبکتر از نسیم .
 أَخَفُّ مِنْ رِيشَةٍ: سبکتر از پر .
 أَخْيَلُ مِنْ دَبِيبٍ: متکبر تر از خروس .
 أَخْيَلُ مِنْ غَرَابٍ: متکبر تر از کلاغ أَدَقُّ مِنَ الْكُحْلِ: نرم تر از سرمه .
 أَدَقُّ مِنَ الْهَبَاءِ: نرم تر از گرد و غبار .
 أَدَقُّ مِنْ حَدِّ السَّيْفِ: نازکتر از لبه شمشیر .
 أَذْنَى مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: نزدیک تر از رگ گردن .
 أَرْخَصُ مِنَ التُّرَابِ: از خاک ارزان تر .
 إِرْقٍ عَلَى ظُلْمَعٍ: پایت را از گلیم خودت دراز تر نکن .
 أَسْرَعُ مِنَ الْبَرْقِ: تند تر از برق .
 أَسْرَعُ مِنَ اللَّمَحِ: سریع تر از چشم به هم زدن .
 إِسْمَعُ وَ لَا تُصَدِّقْ: بشنو و باور مکن .
 أَشَجَعُ مِنْ أَسَامَةٍ: شجاع تر از شیر .

أَشْكُرُ مِنْ كَلْبٍ: سپاسگزار تر از سگ .
 أَصْفَى مِنَ الدَّمْعَةِ: صاف تر از اشک چشم .
 أَظْلَمُ مِنْ لَيْلٍ: تاریک تر از شب .
 أَعْدَلُ مِنْ مِيزَانٍ: عادل تر از ترازو .
 أَغْرُ مِنْ سَرَابٍ: فریب دهنده تر از سراب .
 أَسْهَرُ مِنَ النَّجْمِ: شب زنده دار تر از ستاره .
 أَرْوَعُ مِنْ ثَعَالَةٍ: نیرنگ باز تر از روباه .
 أَفْرَطُ فَأَسْقَطُ: زیاده روی کرد پس سقوط کرد و افتاد .
 أَقْسَى مِنْ صَخَرٍ: سخت تر از سنگ .
 إِقْلَعُ شَوْكَكَ بِيَدِكَ: کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من .
 أَكْثَرُ الظُّنُونِ مِیُونٍ: بیشتر گمانها دروغ است .
 أَكْذَبُ مِنْ يَلَمَعٍ: دروغگو تر از سراب .
 أَكْرَمُ مِنْ حَاتِمِ طَبِی: سخاوتمند تر از حاتم طایی .
 إِمَّا هَلْكَ و إِمَّا مُلْكٌ: یا نابودی یا پیروزی .
 أَمْرٌ مِنَ الْخَنْظَلِ: تلخ تر از خنظل .
 أَمْضَى مِنَ الرِّيحِ: رونده تر از باد .
 أَمْنَعُ مِنْ عِقَابِ الْجَوِّ: دور از دسترس تر از عقاب هوا .
 إِنَّ الْبِلَاءَ مُوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ: زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد .
 إِنَّ الطَّيْوَرَ عَلَى أَشْكَالِهَا تَقَعُ: کبوتر با کبوتر باز با باز، کند همجنس با همجنس پرواز .
 إِنَّهُ نَسِيجٌ وَخِذُهُ: او تافته جدا بافته است .
 أَوَّلُ الْغَيْثِ قَطْرٌ: آغاز باران قطره است .
 أَوْهَنُ مِنْ بَيْتِ الْعُنْكَبُوتِ: سست تر از خانه عنکبوت .
 بَاكِرٌ تَسْعُدُ: سحر خیز باش تا رستگار شوی .
 الْعِلْمُ فِي الصُّدُورِ لَا فِي السُّطُورِ: علم در سینه هاست نه در سطر های کتاب .
 الْإِنْسَانُ عَبْدُ الْإِحْسَانِ: انسان بنده احسان و نیکی است .
 الْأَنَامُ قَرَانِسُ الْأَيَّامِ: مردمان طعمه های روزگارند .
 الْبُطْنَةُ تَأْفِنُ الْفُطْنَةَ: پر خوری و امتلاء، عقل و هوشیاری را فاسد می کند .
 بَلَغَ السَّكِينُ الْعَظَمَ: کارد به استخوان رسید .
 بَيْضَةُ الْيَوْمِ خَيْرٌ مِنْ دَجَاجَةِ الْغَدِ: سیلی نقد به از حلوائ نسیه است .
 التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ: توبه کننده از گناه مثل کسی است که گناه نکرده است . تاجُ الْمُرُوءَةِ
 التَّوَّاضُعُ: تاج جوانمردی تواضع و فروتنی است .
 التَّدْبِيرُ نِصْفُ الْمَعِيشَةِ: اداره درست زندگی نصف معیشت است .
 تَرَكَ الْجَوَابَ عَلَى الْجَاهِلِ جَوَابٌ: جواب جاهل خاموشی است .
 الْجَزَاءُ مِنْ جَسَسِ الْعَمَلِ: از مکافات عمل غافل مشو، گندم از گندم بروید جو ز جو .
 الْجَهْلُ شَرُّ الْأَصْحَابِ: نادانی بدترین همنشین ها است .
 الْخَرِيسُ مَحْرُومٌ: کسی که حرس می ورزد محروم می ماند .
 خَالِصُ الْمُؤْمِنِ وَ خَالِقُ الْكُفَّارِ: با دوستان مروت بادشمنان مدارا .
 خَالَفَ تَذَكَّرَ: مخالفت کن تا معروف و مشهور شوی .
 الْخَلَّةُ تَدْعُو إِلَى السَّلَةِ: فقر باعث دزدی می شود .
 خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: اندازه نگهدار که اندازه نکوست .
 خَيْرُ الْخَلَالِ حِفْظُ اللِّسَانِ: بهترین دوستی و رفاقت حفظ زبان است .
 خَيْرُ الْغَنَى الْقَنَوُغُ: قناعت توانگر کند مرد را .
 خَيْرُ الْفَقْهِ مَا حَاضَرَتْ بِهِ: بهترین دانش ها آن است که در وقت نیاز به یاد تو باشد .
 خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَذَلَّ: بهترین سخنها سخنی است که مختصر و مفید باشد .
 خَيْرُ الْمَالِ مَا نَفَعَ: بهترین دارائیه آن است که مفیدو مورد استفاده باشد .
 خَيْرُ سِلَاحِ الْمَرْءِ مَا وَقَاهُ: بهترین اسلحه ی انسان آن است که او را از خطر حفظ کند .
 خَيْرُ مَالِكٍ مَا نَفَعَكَ: بهترین مال تو مالی است که به تو نفع دهد .
 دَوَاءُ الدَّهْرِ الصَّبْرُ عَلَيْهِ: داروی روزگار صبر بر آن است .

ذَلَّ مَنْ لَا سَيْفَ لَهُ: کسی که شمشیر ندارد خوار و ذلیل است. دُهِبَ أَمْسٍ بِمَا فِيهِ: دیروز با هر چه در آن بود گذشت.

- رُبُّ أَخٍ لَمْ تَلِدْهُ وَالِدَةٌ: چه بسا برادری که مادر انسان او را نزاییده است.
- رُبُّ أُمِّيَّةٍ جَلَبَتْ مَبِيَّةً: چه بسا آرزو و تمنایی که مرگی در پی بیاورد.
- رُبُّ سُكُوتٍ أَبْلَغُ مِنْ كَلَامٍ: چه بسا سکوتی که رسا تر از سخن گفتن است.
- رُبُّ طَرْفٍ أَفْصَحُ مِنْ لِسَانٍ: چه بسا نگاهی که از زبان گویاتر است.
- رُبُّ عَيْنٍ أَنْتَ مِنْ لِسَانٍ: چه بسا چشمی که سخن چین تر از زبان است.
- رُبُّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً: چه بسا سخنی که باعث نابودی نعمتی می شود.
- رُبُّ مَلُومٍ لَا عَذْرَ لَهُ: چه بسا ملامت شده ای که عذری ندارد.
- رَمَى الْكَلَامَ عَلَى عَوَاهِنِهِ: بدون توجه و نسنجیده سخن گفت.
- سَاقِيَةُ لَا تَعْكُرُ بَحْرًا: یک جوی آب دریایی را گل آلود نمی کند.
- السُّكُوتُ أَخُو الرِّضَا: سکوت علامت رضایت است.
- السِّرُّ أَمَانَةٌ: راز و سری که به تو می گویند امانت است.
- شَرُّ مِنَ الشَّرِّ فَاغْلَهُ: بد تر از کار بد انجام دهنده آن است.
- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ: صبر و استواری کلید فرج و گشایش است.
- صُدُورُ الْأَحْرَارِ قُبُورُ الْأَسْرَارِ: سینه های آزادگان مخزن اسرار است.
- ظَلَمَ الْمَرْءُ يَصْرَعُهُ: ظلم باعث نابودی می شود.
- ظَنُّ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ يَقِينِ الْجَاهِلِ: گمان آدم عاقل بهتر است از یقین آدم جاهل.
- عَثْرَةُ الْقَدَمِ أَسْلَمُ مِنْ عَثْرَةِ اللِّسَانِ: لغزش پا سلامتیش بیشتر است از لغزش زبان.
- العُزْرَةُ رِيَّةٌ: عجز و ناتوانی عدم اعتماد به نفس است.
- العُذْرُ عِنْدَ كَرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ: عذر خواهی نزد مردمان بزرگوار مورد قبول واقع می شود.
- عِشٌّ تَرْمَا لَمْ تَرَ: زنده بمان می بینی آنچه را که ندیدی.
- عِشٌّ قَبِيحًا تَكُنْ مَلِكًا: قناعت توانگر کند مرد را.
- عِنْدَ الرِّهَانِ تُعْرَفُ السَّوَابِقُ: به هنگام مسابقه پیشتر ازان معلوم می شوند.
- عِنْدَ الشَّدَائِدِ تَذْهَبُ الْأَحْقَادُ: هنگام سختی ها و گرفتاری ها کینه ها از بین می رود.
- عِنْدَ الْغَايَةِ يَعْرِفُ السَّبْقُ: در پایان مسابقه پیروزی معلوم می شود.
- الْعِيَانُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْبَيَانِ: آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است.
- الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ: غیبت و بدگویی تلاش آدم عاجز است.
- غَيْصٌ مِنْ قَيْصٍ: اندکی از بسیار.
- فَضْلُ الْقَوْلِ عَلَى الْفِعْلِ دَنَاءَةٌ: بیشتر از کردار، گفتار داشتن پستی و فرومایگی است.
- قَلْبٌ لَهُ ظَهْرُ الْمَجْنُونِ: سپر را برای او وارونه کرد. کنایه از این که به او خیانت کرد.
- كَالْرَاقِمِ عَلَى الْمَاءِ: مثل کسی که روی آب می نویسد.
- كَصْفِيحَةِ الْمَسْنَنِ تَشْحَدُ وَلَا تَقْطَعُ: مانند سنگ سمباده است که تیز میکند اما چیزی را نمیببرد.
- كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ: هر آینه ای نزدیک است.
- كُلُّ جِدَّةٍ سَتَبْلِيْهَا عَدَّةٌ: هر چیز نو و جدیدی را شب و روز (روزگار) کهنه می کند.
- كُلُّ شَاءٍ تَنَاطَبَ بَرِّ جَلِيْهَا: هر گوسفندی با پاهای خودش آویزان می شود.
- كُلُّ كَلْبٍ بَبَابِهِ نَبَاحٌ: هر سگی بر در خانه (صاحبش) پارس می کند.
- كُلُّ مَبْدُولٍ مَمْلُوءٌ: هر چیزی که زیاد شد بی ارزش می شود.
- كُلُّ هَمٍّ إِلَى فَرَجٍ: پایان شب سیه سفید است.
- كَمَا تَدِينُ تَدَانُ: همچنانکه قرض بدهی به تو قرض داده می شود.
- كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ: همانطور که می کاری می دروی.
- لَا أَصْلَ لَهُ وَلَا فُصْلَ: نه اصل و حسب دارد و نه زبان گویا و برنده.
- لَا تَبِيعُ نَقْدًا بِدَيْنٍ: نقد را به نسیه نفروش.
- لَا تَقْتَنُ مِنْ كَلْبٍ سُوءَ جَرَوْا: از سگ بد، توله نگهمدار.
- لَا قُرْبَةَ كُحْسَنِ الْخُلُقِ: هیچ پیوند و قرابتی مثل خودش اخلاقی نیست.
- لَا يَبِضُّ حَجْرَةً: نم پس نمی دهد. کنایه از بخیل است.
- لَا يَثْمُرُ الشُّوكُ الْعَنْبُ: درخت خار انگور نمی دهد.
- لَا يَجْمَعُ سَيْفَانِ فِي غَمْدٍ: دو شمشیر در یک نیام جای نمی گرد.

لا يَعْرِفُ الْحَيَّ مِنَ اللَّيِّ: حق را از باطل تمیز نمی دهد .
 لا يَعْرِفُ الْهَرَّ مِنَ الْبَرِّ: گربه را از موش تمیز نمی دهد .
 لِكُلِّ ثَوْبٍ لَابِسٌ: برای هر لباسی پوشنده ای است .
 لِكُلِّ خُطَابٍ جَوَابٌ: هرخطابی پاسخی دارد .
 لِكُلِّ عَالِمٍ هَفْوَةٌ: برای هر دانشمند لغزشی است .
 لِكُلِّ عَدُوٍّ طَعَامٌ: برای هر فردایی غذایی است .
 لِكُلِّ كَلَامٍ جَوَابٌ: برای هر سخن جوابی است .
 لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ: هر سخن جایی و هر نقطه مکانی دارد .
 لَيْسَ الْخَبَرُ كَالْمَعَانِيَةِ: شنیدن کی بود مانند دیدن .
 لَيْسَ الْفَرَسُ بِجَلَّةٍ: (ارزش) اسب به پالانش نیست .
 لَيْسَ الْمَخَاطِرُ مَحْمُوداً وَلَوْ سَلِمَا: آدم متهور ستوده نیست هر چند از خطر برهد .
 مَا أَقْصَرَ اللَّيْلُ عَلَى الرَّاقِدِ: شب چه کوتاه است بر آدم خوابیده .
 مَا حَكَّ جِلْدَكَ مِثْلَ ظَفَرِكَ: کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من .
 مَا كُلُّ فُرْصَةٍ تَنَالُ: هر فرصتی به دست نمی آید .
 مَا لَهُ تَأْغِيَةٌ وَلَا رَأْيِيَّةٌ: او که میشی دارد و نه شتری .
 مِثْلُ النِّعَامَةِ لَا طَيْرٌ وَلَا جَمَلٌ: مثل شتر مرغ که نه مرغ است و نه شتر .
 الْمَرْءُ مِرَاةُ أَخِيهِ: انسان آینه ی برادرش است .
 الْمَعَادِيرُ قَدْ يَشُوْهُهَا الْكَذِبُ: عذرها و بهانه ها گاهی با دروغ آمیخته می شود .
 مَنْ اسْتَرْعَى الذَّنْبَ ظَلَمَ: کسی که گرگ را شبان کند ظلم کرده است .
 مِنَ الشَّوْكِ تَخْرُجُ الْوَرْدَةُ: گل از خار بیرون می آید . مِنَ الْقَلْبِ إِلَى الْقَلْبِ: از دل که برخیزد بر دل نشیند، دل به دل راه دارد .
 الْمَنِيَا وَلَا الدَّنِيَا: تن به مرگ ها دادن آری اما تن به پستی ها دادن هرگز .
 مَقْتُلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فِكَيْهِ: آدمی میان دو فلک است . (زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد)
 مَنْ أَجْمَلَ قَبِيلاً سَمِعَ جَمِيلاً: کسی که سخن نیکو بگوید سخن خوب می شنود .
 مَنْ تَارَكَ الشَّهَوَاتِ عَاشَ خُرّاً: کسی که از شهوات دست کشید آزاد زندگی میکند .
 مَنْ نَأَى أَدْرَكَ مَا تَمَنَّى: جوینده یابنده است .
 مَنْ جَالَ نَالَ: جوینده یابنده است .
 مَنْ جَدَّ وَجَدَ: کوشنده یابنده است .
 مَنْ حَفَرَ حُفْرَةً وَقَعَ فِيهَا: کسی که گودال می کند در آن فرو می افتد .
 مَنْ خَانَ هَانَ: هر کس خیانت کند خوار می شود .
 مَنْ سَابَقَ الدَّهْرَ عَثَرَ: کسی که با روزگار مسابقه دهد می لغزد .
 مَنْ سَعَى رَعَى: کسیکه کوشید بر خوردار و بهره مند شد .
 مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ: کسی که با حق ستیزه کند، حق او را به زمین می زند .
 مَنْ صَارَ نَعْجَهُ أَكْلَهُ الذَّنْبُ: کسی که میش شد گرگ او را می خورد .
 مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ: کسی که صبر کند پیروز می شود .
 مَنْ عَزَّ بَزَّ: کسی که غلبه یافت و پیروز شد غارت می کند .
 مَنْ لَمْ يَرُدَّكَ فَلَا تَرُدَّهُ: برای کسی بمیر که برایت تب کند .
 مَنْ هَابَ خَابَ: کسی که بترسد زیان می بیند .
 الْمَنَّةُ تَهْدِمُ الصَّبِيْعَةَ: منت گذاشتن احسان و نیکویی را از بین می برد .
 الْمَنِيَّةُ وَالذَّنِيَّةُ: مرگ آری اما تن به پستی و خواری دادن هرگز .
 الْمُؤْمِنُ مِرَاةُ الْمُؤْمِنِ: مؤمن آینه مؤمن است .
 النَّاسُ عِبِيدُ الْإِحْسَانِ: مردم بندگان احسان و نیکی هستند .
 النَّاسُ مَجْرِيُونَ بِأَعْمَالِهِمْ: مردم به کرده خویش پاداش داده می شوند .
 نِعَمُ الْمُؤَدَّبِ الدَّهْرُ: بهترین ادب کننده روزگار است .
 وَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَرُسَخُ: از کوزه همان برون تراود که در اوست .
 وَمَنْ طَلَبَ الْعُلَا مِنْ غَيْرِ كَدِّ سَبْرُهَا إِذَا شَابَ الْغُرَابُ: نابرده رنج گنج میسر نمی شود .
 وَهَلْ يُخْفَى عَلَى النَّاسِ الْقَمَرُ: آیا ماه از دید مردم پنهان می ماند .
 هَذَا يَصِيدُ وَهَذَا يَأْكُلُ السَّمَكَةَ: این صید می کند آن دیگری ماهی را می خورد .

الْهَوَى مِنَ النَّوَى: دوری و دوستی .
يَأْكُلُ التَّمْرَ وَأَرْجَمُ بِالنَّوَى: خرما را می خورد و هسته اش را به سوی من پرتاب می کند .
يَأْكُلْنِي سَبْعٌ وَ لَا يَأْكُلْنِي كَلْبٌ: حیوان درنده مرا بخورد اما سگ نخورد .
يَأْكُلُهُ بَضْرُسٌ وَ يَطَاهُ بَظْلَفٍ: آن را با دندان می خورد و با پا لگدکوب می کند .
يَبْنِي قَصْرًا وَيُهْدِمُ مِصْرًا: کاخی را می سازد و شهری را ویران می کند .
يَحْمِلُ التَّمْرَ إِلَى الْبَصْرَةِ: خرما به بصره می برد .
يَذُكُّ مِنْكَ وَ إِنَّ كَأَنَّ شَلَاءً: دست تو از تو است اگر چه چاق باشد .
يَرَى الشَّاهِدَ يَرَى الْغَائِبَ: شنیدن کی بود مانند دیدن .
يُقَدِّمُ رَجُلًا وَيُوَخِّرُ أُخْرَى: یک پاپیش می نهد و یک پابه عقب بر می گردد. (آدم دو دل)
يَوْمُ السَّرُورِ قَصِيرٌ: روز شادی کوتاه است .

متداولترین ضرب المثل های عربی

۱ (إِمَامٌ فَعَالٌ خَيْرٌ مِنْ إِمَامٍ قَوَالٍ)

ترجمه: « رهبر فعال (کاری) بهتر از رهبر سخنور است»

۲ (ابْدَأْ بِنَفْسِكَ)

ترجمه: « از خود آغاز کن»

مترادف فارسی: « اول خویش سپس درویش»

۳ (أَبْصَرَ مِنْ زُرْقَاءِ الْيَمَامَةِ)

ترجمه: « دوربین تر از زرقاء»

تمثیل: « ای خداوندی که گر روی تو اعمی بنگردد// از فروغ روی تو بیناتر از زرقا شود» (قطران)

شرح: زرقاء نام زنی از عرب است که از مسافتی بعید می دیده است. امثال و حکم - (دهخدا)

۴ (أَبْصَرَ مِنْ غُرَابٍ)

ترجمه: «دوربین تر از کلاغ»

۵ (ابْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ)

تمثیل: « تو برای وصل کردن آمدی// نی برای فصل کردن آمدی» (جلال الدین محمد بلخی)

مشابه: « بود سوزن به از تیغ برنده// که این دوزنده آمد آن درنده»

٦ (اتَّقِ شَرَّ مَنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ)

ترجمه: از زیان و آسیب آن‌که بدو نیکویی کرده‌ای پرهیز کن . امثال و حکم - (دهخدا)
تمثیل: « گفت حق است این ولی ای سیبویه // اتق شر من احسنت الیه » (جلال‌الدین محمد بلخی)
مشابه: « سزای نیکی بدی است »

مشابه: « با هر که دوستی خود اظهار می‌کنم // خوابیده دشمنی است که بیدار می‌کنم »
٧ (اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ)

ترجمه: « بپرهیزد از تیزمغزی مؤمنان » امثال و حکم - (دهخدا)
تمثیل: « تو اگر مؤمنی فراست کو // و شدی مؤمن حراست کو // فال مؤمن فراست نظر است // وین ز تقویم و زیج ما بدر است // مؤمن از رنگ چهره برخواند // هر چه دانا ز دفترش داند // دل مؤمن بسان آینه است // همه نقشی در آن معاینه است » (اوحدی)

٨ (اتَّقُوا مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ)

ترجمه: « از خشم بردباران پرهیز کنید »
مترادف فارسی: « از آن مترس که های و هو دارد // از آن پترس که سر بتو دارد »
تمثیل: « بگاه صلح سبک‌روح‌تر ز حلم شجاع // به‌روز حرب گرانمایه‌تر ز خشم حلیم » (رونی)
٩ (اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التَّهْمِ)

ترجمه: « از بهتان‌گاه‌ها اجتناب ورزید » امثال و حکم - (دهخدا)
مترادف فارسی: « جایی منشین که چون نهی پای // تهمت‌زده خیزی از چنان جای // صوفی که رود به مجلس می // وقتی بچکد پیاله بر وی // چون شهره شود عروس معصوم // پاکی و پلیدیش چه معلوم »
امیر خسرو

مترادف فارسی: « چو من خلوت‌نشین باشم تو مخمور // ز تهمت، رأی مردم که شود دور » (نظامی)
١٠ (اجْعَ كَلْبَكَ يَتَعَبِكَ)

ترجمه: « سگ خویش گرسنه دار تا از دنبال تو آید » امثال و حکم - (دهخدا)
مشابه: « اسب فریه شود، شود سرکش » (سنائی)
تمثیل: « آلت اشکار جز سگ را مدان // کمترک انداز سگ را استخوان // زان‌که سگ چون سیر شد سرکش شود // کی سوی صید و شکاری خوش رود » (جلال‌الدین محمد بلخی)

١١ (احْذَرِ مُبَاسِطَةَ الْمُلُوكِ)

ترجمه: « از بساط پادشاهان دوری کن »
مترادف فارسی: « از صحبت پادشه پرهیز // چون پنبه نرم ز آتش تیز » (نظامی)
١٢ (احْذَرِ مِنْ غَرَابِ)

ترجمه: « ترسنده‌تر از کلاغ » امثال و حکم - (دهخدا)
تمثیل: « بودم حذور همچو غرابی برای آنک // همچون غراب جای گرفتم در این خراب » (مسعود سعد)
١٣ (أَحْسَنَ الشَّعْرُ ، يَا إِعْذَبَ الشَّعْرُ أَكْذَبُ)

ترجمه: « شعر هر چه به‌دروغ نزدیک‌تر زیباتر »
تمثیل: « در شعر مپیچ و در فن او // چون اکذب اوست احسن او » (نظامی)
١٤ (أَحْسِنِ إِلَى مَنْ اسَاءَ)

ترجمه: « با آن‌که بدی کرده نکویی میکن » امثال و حکم - (دهخدا)
مشابه: « بدان را نیک دارید ای عزیزان // که خوبان خود عزیز و نیک ورزند » (سعدی)
تمثیل: « بدی را بدی سهل باشد جزا // اگر مردی احسن الی من اساء » (سعدی)

١٥ (أَحْمَقُ مِنْ هَبْنَقَه)

ترجمه: « احمق‌تر از هبنقه »
شرح: هبنقه از حمق‌ای مشهور عرب است که وقتی گردن‌بندی به‌خود آویخت. پرسیدند: این تورا به‌چه‌کار است؟ گفت: تا با دیگران عوض نشوم »
١٦ (أَخُوكَ مِنْ صَدَقَّتِ النَّصِيحَةُ)

ترجمه: « برادر تو آن‌کس باشد که تورا پند دهد »
مترادف فارسی: « برادر تو آن‌کس باشد که عیب تو از تو نپوشد » امثال و حکم - (دهخدا)
١٧ (أَدَبِ النَّفْسِ خَيْرٌ مِنْ أَدَبِ الدَّرْسِ)

- ترجمه: « ادبی که در نهاد مرد باشد نیکوتر از ادبی است که از راه درس خواندن کسب شود»
مشابه: « بر بسته دگر باشد و بر بسته دگر»
تمثیل: « ملک بر بسته چنان باشد ضعیف // ملک بر بسته چنان باشد شریف » (جلال الدین محمد بلخی)
معنی: فطری و طبیعی از مصنوعی بهتر است .
۱۸ (ادخلوا البیوت من أبوابها)
ترجمه: « از در خانه ها وارد منازل شوید»
مشابه: « کار را از راه درست انجام دهید»
تمثیل: « گر همی جوید در بی بها // ادخلوا البیات من ابوابها » (جلال الدین محمد بلخی)
معنی: هرکاری را باید از راه و طریق مخصوص به خود آغاز نمود .
۱۹ (اذل العالم زل بزلته العالم)
ترجمه: « پای لغز دانشمندان پای لغز جهان است» امثال و حکم - (دهخدا)
مشابه: « هر چه بگردد نمکش می زند // وای به وقتی که بگردد نمک»
۲۰ (إذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه)
ترجمه: « تبه کاران بدگمان باشند» امثال و حکم - (دهخدا)
۲۱ (أرسل حکیمًا ولا توصه)
مترادف: « حکیم را به وصیت کردن حاجت نیست» (قره العین)
۲۲ (أشأم من طویس)
ترجمه: « بدشگون تر از طویس»
تمثیل: « بلی شوم تر از طویسی که فعلت // همی رخنه در حکم فرقان نماید» (ادیب پیشاوری)
شرح: طویس نام مخنثی از عرب است که به شومی و نافرندگی مشهور بوده و او خود می گفته است، ای مردمان مدینه تا من زنده باشم خروج دجال و دابه را چشم دارید و چون بمیرم دل آسوده کنید... ساعتی که مادر مرا بزاد پیامبر خدای از جهان بشد و گاهی که از شیر بازگرفت ابی بکر فرمان یافت. و بدان روز که به حد مردان رسیدم عمر را بکشند. و در شب کدخدایی من عثمان به قتل رسید. امثال و حکم - (دهخدا)
۲۳ (أضیق الأمر أدناه إلى الفرج)
ترجمه: « هر چند کار تنگ تر به گشایش نزدیکتر»
مترادف فارسی: « تا پریشان نشود کار به سامان نشود»
مشابه: « کی شود بستان و کشت و برگ و بر // تا نگردد نظم آن زیر و زبر» (جلال الدین محمد بلخی)
مشابه: « نروید هیچ تخمی تا نگردد // نه کاری برگشاید تا نبندد» (نظامی)
۲۴ (أطلبوا العلم من المهد إلى اللحد)
مترادف فارسی: « زگهواره تا گور دانش بجوی»
۲۵ (أطلبوا العلم ولوء بالصین)
ترجمه: « دانش را اگر چند در چین باشد بجوید»
اقتباس: « در پی علم دین بپاید رفت // اگر تا به چین بپاید رفت» (اوحدی)
تمثیل: « هست آن پر در نگارستان چین // اطلبوا العلم ولو بالصین ببین» (عطار)
۲۶ (اعط القوس باریها)
ترجمه: « کمان را به کمانگیر ده»
مشابه: « نان را بده نانا یک نان هم بالاش»
۲۷ (أعقلها وتوکل)
ترجمه: « به هوش باش و توکل کن»
اقتباس: « گفت پیغمبر به آواز بلند // با توکل زانوی اشتر ببند» (جلال الدین محمد بلخی)
۲۸ (أعلمه الرمايه كل يوم // فلما أسند ساعده رمانی)
مشابه: « کس نیاموخت علم تیر از من // که مرا عاقبت نشانه نکرد» (سعدی)
۲۹ (أقتلوا المودى قبل أن يودى)
ترجمه: « جانوران مودی را پیش از این که آسیب رسانند نابود سازید»
۳۰ (إن الحياه عقیده وجهاد)

- ترجمه: « زندگی یعنی عقیده و کوشش در راه آن»
۳۱ (إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفِرَاقَ وَالْجِدَّةَ // مُفْسِدَةٌ لِلْمَرْءِ أَى مُفْسِدَةٌ «ابوالعَطاءیه»
ترجمه: « جوانی و بیکاری و توانگری باعث انحراف و مایه تباهی است»
۳۲ (أَوَّلُ الْحَزْمِ الْمَشُورَةُ)
ترجمه: « پایه دوراندیشی بر مشورت است»
مشابه: « اوفتد بر گردن او کاندیشه تنها کند»
مشابه: « اول استشاره پس استخاره»
۳۳ (الْعُضْبُ أَوَّلُهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ)
مترادف فارسی: « خشم، اولش دیوانگی است و آخرش پشیمانی»
۳۴ (أَوَّلِي النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرَهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ)
ترجمه: « آن کس که به کیفر و بادافراه توانتر باشد گذشت و بخشایش از او پسندیده تر و سزاوارتر است» (امثال و حکم - دهخدا)
۳۵ (إِيَّاكَ عَنِّي وَاسْمِعِي يَا جَارَةً)
مترادف فارسی: « در به تو می گویم، دیوار تو بشنو»
مترادف فارسی: « دختر به تو می گویم، عروس تو گوش کن»
۳۶ (بُعْدُ الدَّارِ كِبَعْدِ النَّسَبِ)
ترجمه: « دوری خانه مانند دوری نسب است»
۳۷ (التَّائِي مِنَ الرَّحْمَنِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ)
ترجمه: « آهستگی از خدا و شتاب از اهریمن است»
مترادف فارسی: « شتاب است دیو و فرشته درنگ (خوی کبک صلح و خوی باز جنگ...)» (ادیب پیشاوری)
مترادف فارسی: « شتاب و بدی کار اهریمن است// پشیمانی و رنج جان و تن است» (فردوسی)
۳۸ (التَّجَرُّبَةُ الْعِلْمُ الْكَبِيرُ)
ترجمه: « تجربه بزرگترین دانش است»
۳۹ (تُعَاشِرُوا كَالْإِخْوَانِ وَتُعَامِلُوا كَالْأَعْرَابِ)
ترجمه: « با هم مثل برادر باشید ولی مثل غریبه کار کنید»
۴۰ (ثَمَرَةُ الْعَجَبِ الْمَقْتُ)
مترادف فارسی: « ثمره خودپسندی مبعوض عامه شدن است»
۴۱ (تَوَلَّوْا جَسَدَهُ لَا يَنْزِعَ)
ترجمه: « خال میخکی (گوک) بدنش کنده نمی شود»
مترادف فارسی: « اصلاح پذیر نیست»
مترادف فارسی: « درخت کج را نمی توان راست کرد»
۴۲ (الْجَارُ قَبْلَ الدَّارِ)
ترجمه: « همسایه قبل از خانه»
مترادف فارسی: « همسایه را بپرس، خانه را بخر»
مترادف فارسی: « تا ندانی که کیست همسایه// به عمارت تلف مکن مایه// مردمی آزموده باید و راد// که بنزدیکشان نهی بنیاد» (اوحدی)
تمثیل: « پس تو هم الجار ثم الدار گوی// گر دلی داری برو دلدلر جوی» (جلال الدین محمد بلخی)
۴۳ (جَزَاءُ سَنَمَارٍ)
توضیح: «نام مهندس و معمار رومی که به امر نعمان قصر خورنق را در نزدیکی کوفه برای بهرام کور ساخت. پس از اتمام بنای کاخ، او را به فرمان نعمان از بالای همان قصر سرنگون و هلاک کردند تا نظیرش را برای دیگری نسازد. جزای سَنَمَار در زبان عربی مثل است»
۴۴ (الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَمْهَاتِ)
مترادف فارسی: « بهشت زیر پای مادران است»
۴۵ (جَنَدَلَتَانِ اصْطَغَتَا)
ترجمه: « دوسنگ به هم خوردند»

معنی : « کنایه از دونفر هم‌شان و هم‌زور است که به هم درآویزند و یا با هم ضدیت کنند »

www.r-arabic.ir